چو باشد از گل رویت جدا چشم — چکار آید درین بستان سرا چشم
بود رسم مصیبت بین مبهوت — سیه بادام افشاندن بتابوت
چو آن مسکین ز تابوتش جدا ماند — دو بادام سیه خاکش افشاند
بخاکش روی خون آلوده بنهاد — بمسکینی زمین بوسید و جان داد
خوش آن عاشق که چون جانش برآید — ببوی وصل جانانش برآید
حریفان حال او را چون بدیدند — فغان و ناله بر گردون کشیدند
هران نوحه که بهر یوسف او کرد — همی کردند بروی با دو صد درد
همیکردند نوحه نوحه گر را — بسان نوحه گران سیمبر را
چو ساز نوحه آهنگ شدی پست — بورزیدند بهر شستنش دست
بشستندش ز دیده اشکباران — چو برگ گل ز باران بهاران
بسان غنچه کز شاخ سمن رست — بردگردند ز نگاری کفن جست
زگرد فرقتش رخ پاک کردند — بجیب یوسفش در خاک کردند
ندیده هرگز این دولت کس از مرگ — که یابد صحبت جانان پس از مرگ

دلی

دلی دانای این شیرین حکایت — که دارد از کهن پیران روایت
چنین گوید که با هر جانب از نیل — که چون بابهم کی یوسف یافت تحویل
بدیگر جانبش قحط و وبا خاست — بجای نعمت انواع بلا خاست
برین آخر قرار کار دادند — که در تابوت از سنگش نهادند
شکاف سنگ قیر اندای کردند — میان قعر نیلش جا گردند
ببین حیله که چرخ بیوفا کرد — که بعد از مرگش از یوسف جدا کرد
ندانم که با ایشان چه کین داشت — که زیر خاکشان آسوده نگذاشت
یکی شد غرق بحر آشنایی — یکی لب تشنه در بر جدایی
چه خوش گفت آن قدم فرسوده در عشق — زهر سود و زیان آسوده در عشق
که عشق آنجا که باشد گرم بازار — ندارد هیچ با آسوده کار
کفن بر عاشق از روی چاک باشد — اگر خود خفته زیر خاک باشد
خوش آن عاشق که در هجران چنین مرد — بخلوتگاه جانان جان چنین برد
نگوید کس که مردی در کفن رفت — بدین مردانگی کان شیرزن رفت

Copyright © King Saud University